

نقدی بر نظریه «الدلالة تابعة للارادة»

محمدباقر پرنیان

چکیده

«دلالة تصدیقه» در اصطلاح اصولیون به «دلالة لفظ بر معنایی که مراد متکلم است»، اطلاق می‌گردد. منشأ این دلالت، قبول این مبناست که دلالت از اراده متکلم تبعیت می‌کند. با فرض این مبنا، این سؤال ایجاد می‌شود که فهم اراده متکلم چه نسبتی با لفظ دارد؟ آیا اراده، قید موضوع له الفاظ است یا قید برای مستعمل فیه؟ و یا این که اساساً لفظ، دلالتی بر معنایی مراد متکلم نداشته و اراده متکلم از طرق دیگری قابل فهم خواهد بود؟ نویسنده پس از تعریف مفردات مسئله، ادله هر کدام از موافقین و مخالفین را ارائه کرده و سپس با بررسی و نقد ادله هر دو طرف، در مرحله نخست، عدم امکان دخالت اراده در موضوع له الفاظ را می‌پذیرد و سپس این مسئله را که لفظ تنها به موضوع له خود دلالت دارد و به هیچ وجه از اراده متکلم پرده‌برداری نمی‌کند، موجه می‌داند؛ در این صورت، این قرائن حالیه و حکم عقل است که مراد متکلم از لفظ را به ما نشان خواهد داد. همچنین نگارنده معتقد است که دلالت تصدیقیه اصطلاحی، جزء دلالت الفاظ به شمار نیامده و از اقسام دلالت عقلیه‌ای است که قسیم دلالت وضعیه محسوب می‌گردد.

واژگان کلیدی

دلالت، دلالت تصدیقیه، دلالت تصویری، وضع، قرینه حالیه.

مقدمه

زبان و مسائل مربوط به آن، از جمله مباحث الفاظ، از جمله مهم‌ترین مسائلی است که موضوع بحث‌های جدی و تأثیرگذار در چندین دانش است. به تحقیق، دانش اصول، کهن‌ترین دانشی است که با سابقه‌ای بسیار طولانی به بحث از زبان و مباحث بسیار جزئی الفاظ پرداخته است. وضع و حقیقت آن، یکی از پر اهمیت ترین مسائلی است که در بخش الفاظ دانش اصول به بحث گذارده شده است. این مسئله که آیا الفاظ برای نمایاندن معانی، وضع گردیده‌اند یا برای معانی با این قید که مراد متکلم هستند، وضع شده‌اند، از جمله مسائل مهمی است که در دانش اصول بدان پرداخته می‌شود. این مسئله در دانش اصول، منشأ بحث از دلالت تصدیقیه شده است. آنچه نویسنده در این پژوهش درصدد است اثبات کند، آن است که الفاظ فقط برای دلالت بر معانی وضع گردیده‌اند. نویسنده معتقد است که نه تنها اراده متکلم، هیچ دخالتی در موضوع له ندارد، بلکه اساساً این دخالت امکان‌پذیر نیست. همچنین نویسنده بر آن است که در حقیقت، این قرائن حالیه و حکم عقل است که می‌تواند بر مراد متکلم رهنمون شود. بنابراین، دلالت تصدیقیه، اصطلاحی جزء دلالت الفاظ محسوب نشده و از اقسام دلالت عقلیه خواهد بود.

تبیین مفردات مسئله

تعریف دلالت

دلالت، در لغت این‌گونه تعریف شده است: «الدلالة: ما يتوصل به إلى معرفة الشيء كدلالة الألفاظ على المعنى و دلالة الإشارات و الرموز و الكتابة و العقود في الحساب و سواء كان ذلك بقصد ممن يجعله دلالة أو لم يكن بقصد» (راغب اصفهانی، 317: 1412)؛ یعنی: «آن‌چه که به وسیله آن، شناخت چیزی حاصل می‌گردد و در اصطلاح، دلالت، حالتی است برای یک شیء که به موجب پی بردن به آن، علم به شیء دیگری پیدا می‌نماییم و مقصود و مراد از علم در این‌جا مطلق ادراک است؛ حال چه تصویری و چه تصدیقی» (اصفهانی نجفی، 1429، ج. 2: 407).

اقسام دلالت (عقلیه، طبعیه، وضعیه)

«در صورتی که عقل به تنهایی (به چیزی) دلالت کند، دلالت عقلیه است؛ مانند دلالت کردن لفظی (صدا) که از پشت دیوار شنیده می‌شود بر وجود (شخص) لافظ آن لفظ، و اگر دلالت به کمک طبع صورت گیرد، دلالت طبعیه است؛ مانند دلالت آخ بر اذیت شدن (و درد کشیدن)، و اگر دلالت به کمک قرارداد باشد، دلالت وضعیه است» (حائری اصفهانی، 19: 1404 از این اقسام، آن‌چه که مورد بحث ما قرار می‌گیرد، دلالت وضعیه است که به دلالت لفظیه و غیرلفظیه تقسیم می‌گردد: «دلالت (وضعیه) یا غیرلفظیه می‌باشد؛ مانند دلالت خط بر لفظ، و یا لفظیه می‌باشد؛ مانند دلالت زید بر مسمايش» (حائری اصفهانی، 1404: 19).

تعریف دلالت لفظیه

در اصطلاح منطقیون و اصولیون، دلالت لفظیه به اسالیب مختلفی تعریف گردیده است. طباطبایی المجاهد در این‌باره می‌نویسد: «قد اختلف عبارات القوم في تعريف الدلالة اللفظية» (طباطبایی المجاهد، 1296: 6) علامه حلی در «جوهرالنضید»، در باب دلالت لفظیه معتقد است که «دلالت، فهم معنی از لفظ است در زمان اطلاق یا تصور لفظ که این فهم، به نسبت کسی است که عالم به وضع باشد» (حلی، 8: 1363). برخی دیگر معتقدند که دلالت لفظ بر معنی، این است که تصور لفظ منجر به تصور معنی گردد (که در این صورت) لفظ، «دال» و معنایی که تصور نموده‌ایم، «مدلول» نامیده می‌شود (صدر، 88: 1418). علامه مظفر در اثر اصولی خود، دلالت لفظیه را این‌گونه تعریف کرده است: «آن حالت لفظ است که از علم به صدور لفظ از متکلم، علم به معنی قصد شده از لفظ صورت بگیرد» (مظفر، 43: 1431).

تقسیمات دلالت لفظیه

الف) مطابقی، تضمینی، التزامی

علامه حلی درباره این تقسیم چنین می‌گوید: «دلالت لفظیه سه قسم دارد: «مطابقی» و آن دلالت لفظ است بر تمام مسمای خودش؛ مانند دلالت (انسان) بر حیوان ناطق با هم، و «تضمینی» و آن دلالت لفظ است بر بخشی از مسمای خود؛ مانند دلالت (انسان) بر (حیوان) به تنهایی و بر ناطق به تنهایی، و «التزامی» و آن دلالت لفظ است بر معنایی خارج از معنایی که لفظ به ازای آن وضع گردیده است؛ مانند دلالت انسان بر ضاحک (حلی، 8: 1363).

ب) تصویری و تصدیقیه

اصل انقسام دلالت لفظیه به این تقسیم، مورد اختلاف است؛ ولی علی‌رغم این اختلاف، این قسم نیز مورد بررسی مفهومی قرار می‌گیرد. دلالت تصویری را این‌گونه تعریف نموده‌اند: «انتقال ذهن انسان به معنای لفظ به صرف صادر شدن لفظ از گوینده را دلالت تصویری گویند؛ اگرچه انسان بداند که گوینده، این معنی را

قصد نموده است؛ مانند انتقال ذهن به معنای حقیقی در آنجایی که لفظ در معنای مجازی استعمال می‌گردد، با این که معنی حقیقی، مقصود متکلم نیست و مانند انتقال ذهن به معنی، از لفظی که از (انسان) غافل یا خواب یا کسی که اشتباه (تکلم) می‌کند، صادر گردد» (مظفر، 1387: 37).

دلالت تصدیقی نیز چنین تعریف شده است: «دلالت لفظ بر این که معنی، مراد متکلم در لفظ است و متکلم، استعمال لفظ را در معنی، قصد نموده است» (مظفر، 1387: 37) همچنین برای دلالت تصدیقیه، شروطی نیز ذکر شده که اجمالاً به آن‌ها اشاره می‌گردد: «این دلالت، متوقف بر چند چیز است: اول: احراز این که متکلم در مقام بیان و فایده رساندن است؛ دوم: احراز این که متکلم، جدی است و شوخی نمی‌کند؛ سوم: احراز این که متکلم، معنی کلام را قصد نموده است و به آن توجه دارد و چهارم: عدم نصب قرینه بر این که خلاف موضوع له را اراده نموده است، که اگر این گونه نباشد، دلالت تصدیقیه طبق قرینه منصوبه می‌شود» (مظفر، 1387: 38-37).

وضع

«وضع در لغت به معنای اثبات و قرار دادن است» (ابن منظور، 1414، ج 400: 8)؛ و در اصطلاح عبارت است از: «قرار دادن لفظ در مقابل معنی به انگیزه انتقال به معنی در هنگام شنیدن لفظ یا قرار گرفتن لفظ به عنوان علامتی برای معنی به سبب کثرت استعمال» (سبحانی، 1388، ج 45: 1 آیت الله کمره‌ای، تعریفی ارائه می‌کند که با تعریف پیشین، تفاوت‌های مبنایی دارد: «تعهد واضع به اراده معنی از لفظ در زمان تکلم به آن» (کمره‌ای، 1416، ج 18: 1).

تبیین محل نزاع

نزاع اصلی در این است که آیا اراده در موضوع له الفاظ، لحاظ گردیده یا خیر؟ و منشاء این نزاع هم از اصل دلالت تصدیقیه سرچشمه می‌گیرد؛ به این بیان که رد یا قبول دلالت تصدیقیه (یعنی همان دلالت لفظ بر مراد بودن معنی نزد متکلم)، نیاز به روشن شدن این مسئله دارد که این اراده چه رابطه‌ای با الفاظ دارد؟ آیا قید موضوع له است یا خیر؟ برای وضوح بیشتر، به تفصیل آن می‌پردازیم. محمود قانصوه در کتاب «المقدمات و التنبیها» می‌نویسد:

در تحریر محل نزاع می‌گوییم: وضع عبارت است از علاقه بین لفظ و معنی؛ مانند علاقه بین لفظ اسد و معنایش. پس در این جا سؤالی صورت می‌گردد و آن این که لفظ اسد آیا برای صورت اسد وضع گردیده، آن هم به صورت خالی از هر قید دیگر؟ یا این که لفظ اسد برای صورت ذهنیه آن وضع گردیده، در حالی که مقید به اراده صورت ذهنیه شده است؟ بنابراین، بر همین دو قول، اختلاف صورت گرفته است. بعضی از اصولیون، قائل به قول اول گردیده‌اند؛ یعنی قول به این که الفاظ خالی از هر قیدی برای صرف معانی وضع گردیده‌اند، و بعضی دیگر قائل به نظریه دوم شده‌اند؛ یعنی الفاظ برای معانی مراد وضع شده‌اند؛ به این منظور که به تعلق اراده به آن‌ها، قید خورده‌اند. آنچه بین این دو مذهب فرق می‌گذارد، این است که در نظریه اول، لفظ بدون هیچ قیدی، علت برای حضور معنی می‌باشد. پس زمانی که لفظ اسد را می‌شنوی، آنچه به ذهنت متبادر می‌گردد، فقط صورت (ذهنی) اسد است؛ در صورتی که بنا بر قول دوم، لفظ، علت حضور معنی است؛ در حالی که مقید به این است که متکلم، آن را اراده نموده است. پس آن گاه که لفظ اسد را می‌شنوی صورت اسد به ذهنت متبادر می‌گردد؛ با این قید که متکلم، آن را اراده نموده است (قانصوه، 1418، ج 1: 148).

به تبع این نزاع، بحث در این زمینه مطرح می‌شود که در دلالت تصدیقیه، چه چیز علت تصدیق سامع به مراد

بودن الفاظ نزد متکلم می‌گردد؟ آیا خود لفظ، علت است یا لفظ به کمک قرائن، یا قرائن به تنهایی؟ و مسئله دیگری که مورد بررسی قرار می‌گیرد، این است که از این دو قسم؛ یعنی دلالت تصدیقیه و تصویری، کدام یک در حقیقت، دلالت لفظ می‌باشد؟ در نتیجه ما در سه زمینه بحث می‌نماییم:

1. دخل اراده در موضوع له الفاظ که محل اصلی نزاع و بحث در این جاست؛

2. شناخت دال در دلالت تصدیقیه؛

3. اصل دلالت لفظیه بودن دو قسم مذکور.

بنابراین، تمام بحث در مرحله اول در این زمینه طرح می‌گردد که آیا اراده در موضوع له الفاظ، قید گردیده است یا خیر؟ ولی بعد از روشن شدن این مسئله و بررسی اقوال و نظرات موافقان و مخالفان، به تبع روشن شدن مسئله قبلی به این مسئله می‌پردازیم که آیا اصلاً دلالت تصدیقیه دلالت است؟ و اگر بپذیریم که دلالت است، آیا از قسم دلالت الفاظ می‌باشد یا خیر؟

ادلّه موافقان وضع بدون قید الفاظ برای معانی

برخی همچون مرحوم آخوند خراسانی، معتقدند: «در این که الفاظ فقط در مقابل معانی شان وضع شده‌اند، نه از این جهت که مراد گوینده باشند، شکّی نیست» (آخوند خراسانی، (31: 1430) به هر روی، برای اثبات این نظر، دلایل مختلفی از سوی موافقان ارائه شده است که در زیر، سه دلیل اصلی ذکر می‌گردد:

1. اراده (تفاوتی ندارد) چه مراد از آن لحاظ مقوم برای استعمال باشد، یا اراده تفهیم معنی، یا اراده حکم در مقام جد (عدم هزل) در هر صورت، اراده از اموری است که متأخر از رتبه معنی می‌باشد؛ در نتیجه، مقید کردن معنی به آن محال است (محقق عراقی، 1417، ج. 63: 1)

2. می‌دانیم که برای صحّت حمل و اسناد در جملات، نیازی به تصرّف در موضوعات و محمولات جمله نمی‌باشد؛ در صورتی که اگر اراده قید در موضوع له بود، حمل و اسناد بدون تصرّف در آن دو صحیح نبود؛ زیرا بدیهی است که محمول در «زید قائم» و مسندالیه در «ضرب زید»، خود قیام و ضرب می‌باشد، نه از این جهت که مراد متکلم است (آخوند خراسانی، (31: 1412)

3. در صورتی که اراده در موضوع له قید گردد، این مطلب لازم می‌آید که در تمام الفاظ، وضع، عام بوده و موضوع له به دلیل اعتبار خصوص اراده گویندگان خاص باشد» (آخوند خراسانی، (31: 1412) که در زمان عدم اراده الفاظ، دیگر الفاظ، معانی حقیقی نداشته باشند.

ادلّه مخالفان

اقوال مخالفان به چند قسم تقسیم می‌گردد: نخست، نظریه‌ای که اساساً تعریف وضع به جعل را غیرممکن و اشتباه دانسته و به دخل اراده در معنی قائل است؛ دوم کسانی که وضع را به همان تعریف مشهور یعنی «جعل اللفظ فی مقابل المعنی» تعریف کرده‌اند و از یک سو، قائل به دخل اراده متکلم در معنی هستند و از سوی دیگر، دلالت تصویری را اساساً دلالت ندانسته، بلکه آن را صرفاً تداعی معانی در ذهن می‌دانند. آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی در کتاب «در الفوائد» در این باره چنین نگاشته است:

شان چنین است که قرار دادن ارتباط بین لفظ و معنی (اصلاً) تعقل نمی‌شود و آنچه که در مقام بناء و التزام (بنا بر مبنای تعریف وضع به تعهد و التزام واضح)، قابل تصور است، این است که واضع هرگاه معنی خاصی

را اراده می‌نماید و غرضش به فهماندن آنچه در نظر دارد، تعلق می‌گیرد، به فلان لفظ تکلم می‌نماید؛ در نتیجه بعد از این التزام، آن لفظ مخصوص، برای کسی که علم به این التزام و تعهد واضح دارد، راهنما و دال بر این می‌شود که متکلم، معنای مخصوصی را اراده نموده است. همچنین است اگر این لفظ از هر کس دیگری که تبعیت از واضح می‌نماید، صادر گردد. اگر قائل به مراد بودن معانی، این تعبیری را که ذکر کردیم، اراده نماید، حق همان است؛ بلکه اصلاً غیر از این متصور نمی‌شود و قابل تعقل نیست (حائری یزدی، 1418: 42).

البته سخن، این نیست که اراده، قید در موضوع له به صورت معنای اسمی گردد؛ به همین دلیل اشکالات موافقان به بیان وی وارد نیست؛ ولی این سؤال از مبنای او قابل طرح است که آیا می‌توان وضع را به تعهد و التزام واضح تعریف نمود یا خیر؟ علامه مظفر نیز معتقد است: «حق این است که دلالت، تابع اراده است... به این دلیل که دلالت در حقیقت، منحصر در دلالت تصدیقیه است و دلالت تصویری‌ای که آن را دلالت می‌نامند، اصلاً دلالت نیست و اگر به دلالت نام‌گذاری شده است، از باب تشبیه و مجاز است؛ زیرا در حقیقت، دلالت تصویری از باب تداعی معانی می‌باشد که با کم‌ترین مناسبتی حاصل می‌گردد. در نتیجه، تقسیم دلالت به تصدیقیه و تصویری، تقسیم شیء به خودش و غیر خودش است» (مظفر، 1387: 38).

ادله مخالفان وضع بدون قید الفاظ برای معانی

1. نخستین دلیل مخالفان، عبارت است از عدم امکان تعریف وضع به قراردادن ارتباط بین لفظ و معنی. کسانی که این امکان را نفی می‌کنند، لاجرم قائل به وضع به معنای تعهد واضح خواهند شد، مبنی بر این که واضح، هرگاه تصمیم گرفت به دیگران بفهماند چه در ضمیر دارد، با فلان لفظ، تکلم نماید. از سویی چنانچه این قول را بپذیریم، باید دلالت تصویری را باطل دانسته و آن را از قبیل انس ذهن و تداعی معانی بدانیم.

2. امام خمینی (ره) معتقد است: «وضع لفظ برای معنی از این جهت که این وضع، فعلی اختیاری است، به‌طور حتم برای هدفی صورت می‌گیرد، و آن هدف، اظهار مرادها می‌تکلمین می‌باشد. در نتیجه، چاره‌ای نیست که وضع برای معنای مراد صورت گیرد؛ به این دلیل که علت فاعلیت فاعل، همان هدف و غایت اوست و از این جهت که غایت، اظهار مرادها می‌باشد، واضح به وضع لفظ برای معنای مراد برانگیخته می‌شود (نه وضع لفظ برای معنا) به صورت مطلق؛ زیرا معلول در ضیق و سعه، مطابق علت است و امکان ندارد که معلول از علت، وسیع‌تر باشد» (امام خمینی، 1415، ج. 1: 115).

اشکال بر ادله مخالفان

مرحوم حائری اصفهانی، دو اشکال بر ادله مخالفان وارد کرده است: اشکال نخست، این است که «اطلاق اصولیون به این که وضع تعیین لفظ برای دلالت بر معنی است، دلالت بر امر اول دارد (یعنی دلالت بر عدم اخذ اراده در موضوع له)» (حائری اصفهانی، 1404: 18). این اشکال، ممکن است به قول آن دسته از مخالفان وارد باشد که با مبنای تعریف وضع، قائل به دخل اراده در موضوع له هستند. اشکال دوم از دیدگاه وی، این است که «اخذ اراده به عنوان قید در معنی، امر زائدی بر خود معناست و اصل بر عدم اعتبار آن در وضع می‌باشد» (حائری اصفهانی، 1404: 18). البته مصنف برای این دلیل، وجه تضعیف نیز بیان نموده است.

قول مختار

با چشم‌پوشی از تبادر، اصلاً امکان قید نمودن اراده در موضوع له بنا بر مبنای جعل (تعریف وضع به قرار

دادن لفظ در مقابل معنی) وجود ندارد؛ به همان دلایل مذکور. اما در پاسخ اشکال مخالفان (مبنی بر این که هدف، علت فاعلیت فاعل و هدف از وضع نیز اظهار مراد متکلمین است؛ در نتیجه وضع باید برای معنای مراد صورت گیرد؛ زیرا معلول به تضييق علت ضيق می‌گردد)، امام خمینی (ره) می‌نویسد: «علت غایی برای وضع افاده مرادهاست، اما نه از جهت مراد بودن، بلکه به این هدف که مراد ما از لفظ، همان نفس حقائق (خارجیه) است؛ زیرا گوینده الفاظ، افاده خود معانی را اراده می‌کند (نه این که بخواهد مراد بودن را بفهماند)؛ واضع هم برای همین، لفظ را وضع نموده است. اما مراد بودن معانی (در واقع) در نزد سامع و متکلم، مغفول واقع می‌گردد. در نتیجه، ادعای این که هدف، فهماندن مرادات بما هی مرادات می‌باشد، باطل است؛ بلکه هدف، فهماندن خود معانی است و مراد بودن در زمان استعمال از مقدمات آن است و هیچ ربطی به وضع ندارد» (امام خمینی، 1415، ج. 1: 116).

بعد از حلّ این اشکال، تنها این نکته بر اساس مبنای غیرمشهور در تعریف وضع، باقی می‌ماند که آیا بنا بر این مبنای، امکان قید اراده در موضوع له وجود دارد یا نه؟ آیت‌الله محقق داماد در اثر خود با نام «المحاضرات» چنین نگاشته است: «عدم تعقل وضع لفظ برای معانی، از جهت مراد بودن به دلیل اشکالات مذکور فقط در صورتی امکان می‌پذیرد که مبنای او (همان تعریف وضع بنا بر جعل اللفظ) را قبول نماییم» (محقق داماد، 1382، ج. 1: 59). بنابراین، معقول و ممکن نیست کسی معتقد باشد که وضع عبارت است از: تعهد واضع به این که هر گاه معنای خاصی را اراده نمود، به لفظ خاصی تکلم شود.

اما پس از این که امکان قید اراده را بر این مبنای قبول نمودیم، بحث در اصل صحّت این مبنای مطرح می‌گردد که اتفاقاً مصنف متن مذکور بعد از بیان این نکته می‌گوید: «نعم الظاهر عدم وقوعه كذلك» (محقق داماد، 1382، ج. 1: 59). لیکن این سخن، مبنای دوم را رد نمی‌کند و لازم است برای نقد این مبنای در ابتدا، منشأ آن را مشخص نماییم. قائلین به تعریف دوم، تعریف اول از وضع را غیرممکن می‌دانند و مضمون بیان آن‌ها در این مطلب خلاصه می‌گردد که واضع نمی‌تواند در ابتدا بین لفظ و معنی رابطه ایجاد نماید؛ به این دلیل که وضع از معنای انتزاعی است و معنای انتزاعی در عالم تحقق، تابع منشأ انتزاع می‌باشند؛ که اگر این منشأ متحقق گردد، وضع نیز به خودی خود ایجاد می‌شود و تفاوتی ندارد که جعلی از جاعل باشد یا نباشد، و منشأ انتزاع همان تعهد واضع است (رک. به: کمره‌ای، بی‌تا، ج. 1: 19). به بیان دیگر: تمام اشکال آن‌ها به تعریف اول، این است که واضع نمی‌تواند به وسیله وضع، ارتباطی بین لفظ و معنی، ایجاد و تکوین نماید. (رک. به: حائری یزدی، 1418: 43).

امام خمینی (ره) در پاسخ به این مسئله می‌گوید: «تعبیر به اختصاص و تعهدی که در بیانات محققین به چشم می‌خورد، از آثار و نتایج وضع است، نه خود وضع... و دلیلی که اقامه می‌نمایند (مبنی بر این که قرار دادن ارتباط بین دو چیزی که ارتباطی با یکدیگر ندارد، تعقل نمی‌شود و فقط تعهد و التزام واضع به این که هرگاه اراده فهماندن معنایی را داشت، به فلان لفظ تکلم نماید، صحیح است)، در صورتی صحیح است که معنای وضع، ایجاد ارتباط تکوینی باشد، ولی بنا بر این که وضع، تعیین لفظ برای معنی می‌باشد، چنین امری ممکن است» (امام خمینی، 1423، ج. 1: 25).

در نتیجه با این وجود که دخل اراده بنا بر مبنای دوم صحیح است، ولی نکته این است که مبنای دوم، صحیح نیست و این هم به این دلیل است که تعهد و التزام واضع از آثار و نتایج وضع به تعبیر اول می‌باشد. اشکال دیگری که می‌توان به این مبنای وارد دانست، این است که اصلاً بر فرض این که واضع، این تعهد و التزام را داشته باشد، دیگران هیچ دلیلی برای تبعیت از واضع ندارند.

در انتها، پس از ابطال نظریه قائلین به دخل اراده در موضوع له بنا بر مبنای اول و ابطال مبنای دوم، تنها فرضی که باقی می‌ماند و همان است که متبادر به ذهن و قابل تعقل است، این است که اراده در موضوع له هیچ

دخلی نداشته و وضع، و رای آن تعریفی که برایش ارائه گردید، قید دیگری ندارد. اما نکته‌ای باقی می‌ماند و آن این است که حال که اراده، دخلی در موضوع له ندارد، در دلالت تصدیقیه، چه چیزی دلالت بر مراد بودن معنی نزد متکلم دارد؟

شناخت دال در دلالت تصدیقیه

آنچه که یقینی است، آن است که در دلالت تصویری (دلالت وضعیه)، دال، لفظ و مدلول، معنی می‌باشد. «دلالت لفظ بر معنی این است که تصور لفظ، منجر به تصور معنی گردد که در این صورت، لفظ، دال و معنایی که تصور نموده‌ایم، مدلول نامیده می‌شود (صدر، 88: 1418 در این مطلب شکی نیست؛ ولی آنچه که مورد بحث است و نیاز به تبیین دارد، تعبیری است که در غالب تعاریف دلالت تصدیقیه دیده می‌شود و آن، این است که آنچه دلالت بر مراد بودن معنی می‌نماید، لفظ می‌باشد: «هی دلالة اللفظ علی أن المعنی مراد للمتکلم فی اللفظ و قاصد لاستعماله فیهِ» (مظفر، 37: 1387)

حال بعد از این بیان، چند سؤال پیش می‌آید:

1. اگر لفظ، دال بر مراد متکلم باشد، چرا دیگر برای دلالت تصدیقیه، چهار شرط ذکر می‌نمایند که یکی از آن‌ها این است که استعمال لفظ در معنی، مقصود و مراد متکلم باشد، که به تبع این نکته شاید این اشکال نیز مطرح گردد که «چگونه ممکن است دلالت لفظ بر مراد متکلم، متوقف بر کشف اراده متکلم باشد؛ در صورتی که بعد از کشف اراده، دیگر نیازی به لفظ نیست، که در نتیجه، تحصیل حاصل می‌گردد» (مکارم شیرازی، 1428، ج. 1: 79)

2. در صورتی که لفظ بخواهد بر مراد بودن معنای خاص در نزد متکلم دلالت کند، آن‌گاه لازم می‌آید فهم مخاطبین و شنوندگان از الفاظ صادره از متکلم، مانند یکدیگر باشد؛ در صورتی که به کرات تجربه شده که چه بسا مخاطبین یک سخنرانی در یک مجلس واحد، از سخنان یک گوینده واحد، چند معنای مختلف را برداشت کرده‌اند.

3. از مواردی که شاید برای همه اتفاق افتاده باشد، این است که گاهی شخص در بیان الفاظ اشتباه می‌کند یا بخش اعظم جمله را نمی‌گوید؛ در حالی که شنوندگان، متوجه مراد متکلم می‌گردند؛ حال آن‌که دال ما که (بر فرض) همان لفظ باشد، موجود نیست.

حال، با تمام این مسائل، اشکال ما متوجه مبنای کسانی است که دلالت لفظیه را به شکلی تعریف می‌نمایند که جز دلالت تصدیقیه، اصطلاحی را دربر نمی‌گیرد: «حالتی برای لفظ که از علم به صدور لفظ از متکلم، علم به معنی مقصود ناشی می‌شود» (مظفر، 43: 1431)

به هر حال، در دلالت تصدیقیه اصطلاحی، آنچه بر مراد بودن معنی نزد متکلم دلالت می‌نماید، قرائن حالیه است و لفظ، هیچ دخلی در دلالت بر مراد متکلم ندارد. در کتب اصولیون نیز به این نکته اشاره گردیده است که دلالت تصدیقیه به حکم عقل و حال متکلم صورت می‌گیرد. «معنایی را که تصور می‌نماییم، مدلول تصویری و لغوی لفظ می‌باشد و اراده‌ای را که در متکلم کشف می‌نماییم، مدلول تصدیقی و نفسی است که حال متکلم بر آن دلالت می‌نماید. بنابراین، محل صدور دلالت را به دست می‌آوریم که یکی از آن‌ها لغت است؛ با احوالی که داراست و آن، ریشه دلالت تصویری است و دیگری، حال متکلم می‌باشد که ریشه دلالت تصدیقیه است» (صدر، 90: 1418 بر این اساس، لفظ، نه به دلالت مطابقی و نه تضمینی و التزامی، دلالتی بر مراد متکلم ندارد.

حقیقت دلالت تصدیقیه

در یکی از متون مخالفان، این گونه آمده است: «دالت در حقیقت، منحصر در دلالت تصدیقیه است و دلالت تصویری ای که آن را دلالت می نامند، اصلاً دلالت نیست و اگر به دلالت نام گذاری شده است، از باب تشبیه و مجاز است؛ زیرا در حقیقت، دلالت تصویری از باب تداعی معانی می باشد که با کمترین مناسبتی حاصل می گردد. در نتیجه، تقسیم دلالت به تصدیقیه و تصویری، تقسیم شیء به خودش و غیر خودش است» (مظفر، 38: 1387 از نظر نگارنده، دلالت تصدیقیه اساساً دلالت لفظ نیست و تقسیم دلالت الفاظ به دلالت تصدیقیه و تصویری، تقسیم شیء به خود و غیرش می باشد. می توان سه دلیل بر این مدعا ارائه کرد:

1. این که اراده در موضوع له الفاظ، دخلی ندارد؛

2. مبنای تعریف وضع به تعهد واضح اشتباه است؛

3. لفظ، هیچ دلالتی بر اراده متکلم ندارد و آنچه که دلالت بر مراد متکلم می نماید، عقل است.

با در نظر گرفتن این مقدمات، نتیجه می گیریم که دلالت تصدیقیه اصطلاحی، نه تنها جزء دلالت الفاظ نیست، بلکه جزء دلالت وضعیه نیز نبوده و از اقسام دلالت عقلیه است.

نتیجه

با بررسی اقوال و ادله، ثابت گردید که اراده در موضوع له الفاظ، نه تنها تأثیر ندارد، بلکه اساساً مقید نمودن معنی به اراده ممکن نیست، و فراتر از این مطلب این که به تبع عدم امکان دخل اراده در موضوع له الفاظ، این نکته نیز به اثبات می رسد که لفظ، هیچ دلالتی بر اراده متکلم نمی تواند داشته باشد و آنچه در حقیقت امر، مراد متکلم را برای سامع روشن می نماید، حکم عقل و قرائن حالیه می باشد که این دو از اقسام دلالت عقلیه ای هستند که قسیم دلالت وضعیه است. پس در واقع، اساساً دلالت تصدیقیه اصطلاحی، دلالت لفظیه نیست و تقسیم نمودن دلالت لفظیه به دلالت تصدیقیه و تصویری، دلالت شیء به خودش و غیرش می باشد. سپس بنا بر رد این شقوق، مجالی غیر از قائل شدن به این نکته نمی ماند که الفاظ، و رای از موضوع له خود، دلالت بر امر دیگری ننموده، بلکه تنها بر معنایی که برای آن وضع شده اند، دلالت می نمایند.

کتابنامه

1. آخوند خراسانی، محمد کاظم. 1412 (ق)، کفایة الاصول، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
2. ابن منظور، محمد مکرم. 1414 (ق)، لسان العرب، ج 8، بیروت: دارالفکر.
3. اصفهانی نجفی، محمد تقی. 1429 (ق)، هدایة المسترشدين، ج 2، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
4. حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبدالرحیم. 1404 (ق)، الفصول الغرویه، قم: دار إحياء العلوم الاسلامیة.
5. حائری یزدی، عبدالکریم، 1418 (ق)، درر الفوائد، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
6. حلی، جمال الدین. 1363 (ش)، الجوهر النضید، قم: بیدار.
7. امام خمینی، سید روح الله. 1415 (ق)، مناهج الوصول، ج 1، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمينى(ره).

8. راغب اصفهانى، حسين بن محمد. 1412(ق)، مفردات ألفاظ القرآن، بيروت: دارالقلم.
9. سبحانى، جعفر. 1388(ش)، الوسيط فى أصول الفقه، ج1، قم: مؤسسه امام صادق(ع).
10. صدر، محمدباقر. 1418(ق)، دروس فى علم الأصول، ج1، قم: مؤسسة النشر الإسلامى.
11. طباطبايى المجاهد، محمد بن على. 1296(ق)، مفاتيح الأصول، قم: مؤسسه آل البيت(ع).
12. عراقى، ضياءالدين. 1417(ق)، نهاية الأفكار، ج1، قم: دفتر انتشارات اسلامى.
13. قانصوه، محمود. 1418(ق)، المقدمات و التنبهات فى شرح أصول الفقه، ج1، بيروت: دارالمورخ.
14. كمره‌اى، محمدباقر. (بى تا)، أصول الفوائد الغروية، ج1، تهران: مطبعه فردوسى.
15. محقق داماد، محمد. 1382(ش)، المحاضرات، ج1، اصفهان: مبارك.
16. مظفر، محمدرضا. 1387(ش)، أصول الفقه، قم: بوستان كتاب.
17. ----- . 1431(ق)، المنطق، قم: مؤسسة النشر الإسلامى.
18. مكارم شيرازى، ناصر. 1428(ق)، أنوار الأصول، ج1، قم: مدرسة الإمام على بن ابي طالب(ع).
19. ----- . 1423(ق)، تهذيب الأصول، ج1، تهران: مؤسسه تنظيم ونشر آثار امام
خمينى(ره).